

عربی

جامع

انسانی

ترجمہ

سید محمد علی مرتضوی

ترجمه

درک مطلب

تحلیل صرفی و اعراب

ضبط حرکات

مفهوم شعر و آیه

قواعد

۴	۳	۲	۱	۸۱
۴	۳	۲	۱	۸۲
۴	۳	۲	۱	۸۳
۴	۳	۲	۱	۸۴
۴	۳	۲	۱	۸۵
۴	۳	۲	۱	۸۶
۴	۳	۲	۱	۸۷
۴	۳	۲	۱	۸۸
۴	۳	۲	۱	۸۹
۴	۳	۲	۱	۹۰
۴	۳	۲	۱	۹۱
۴	۳	۲	۱	۹۲
۴	۳	۲	۱	۹۳
۴	۳	۲	۱	۹۴
۴	۳	۲	۱	۹۵
۴	۳	۲	۱	۹۶
۴	۳	۲	۱	۹۷
۴	۳	۲	۱	۹۸
۴	۳	۲	۱	۹۹
۴	۳	۲	۱	۱۰۰



۵ سؤال ترجمه (از عربی به فارسی) تک عبارتی

«تستطيع الدلافين أن تُرشدنا إلى مكان سقوط طائرة أو مكان غرق سفينة!»: دلفین‌ها ..

- (۱) توانستند ما را به مکان سقوط هواپیما و غرق کشتی هدایت کنند!
- (۲) توانسته‌اند ما را به مکان سقوط هواپیما و غرق کشتی‌ها، راهنمایی کنند!
- (۳) می‌توانند به مکان سقوط هواپیماها یا مکان غرق کشتی هدایت نمایند!
- (۴) می‌توانند ما را به مکان سقوط یک هواپیما یا مکان غرق یک کشتی، راهنمایی کنند!

۲ سؤال ترجمه (از عربی به فارسی) چهار عبارتی (عین الصّحیح / عین الخطأ)

عین الصّحیح:

- (۱) أعضاء أُسرتي جلسوا أمام التلفازِ مشتاقينَ،: اعضای خانواده‌ام با اشتیاق جلوی تلویزیون نشسته بودند،
- (۲) و كانوا يُشاهدونَ الحُجَّاجَ وَ هُمْ يَرَكَبُونَ الطَّائِرَةَ،: و حاجیان را نگاه می‌کردند در حالی که سوار هواپیما می‌شدند،
- (۳) أُمِّي محزونٌ مِنْ أَنَّهُ ما كان استطاع أن يذهبَ إلى بيتِ اللَّهِ،: پدرم ناراحت بود از این که نمی‌تواند به خانه خدا برود،
- (۴) و هو مشتاقٌ إليه و تتساقطُ دُموعه مِنْ أَعْيُنِهِ!،: در حالی که بسیار به آن مشتاق بود پس اشکش از چشم‌هایش پی‌درپی جاری می‌شد!

۱ سؤال ترجمه (از فارسی به عربی) تک عبارتی = تعريب

«انسان‌های راستگو با راستگویی خود به چیزی می‌رسند که دروغگوها با فریبکاری‌شان بدان نمی‌رسند!»:

- (۱) الصّادقونَ يبلغونَ بصدقهم شيئاً لَنْ يبلغه الكاذبونَ بكذبهم!
- (۲) يبلغ الصّادقونَ بصدقهم ما لَمْ يبلغه الكاذبونَ بالاحتيال!
- (۳) يبلغ الصّادقونَ بصدقهم ما لا يبلغه الكاذبونَ باحتيالهم!
- (۴) إِنَّ الصّادقينَ يبلغونَ بصدقهم ما لا يبلغها الكذّاب باحتيالهم!



روش حل ترجمه تک عبارتی:

۱) به عبارت عربی يك نگاه چندثانیه ای می‌کنیم، شاه‌کلید یا کلید پیدا کرده و سعی می‌کنیم یکی دو گزینه را حذف کنیم.

۲) گزینه‌های باقی مانده را با هم مقایسه کرده و اختلاف پیدا می‌کنیم. سپس سراغ عبارت عربی می‌رویم و گزینه حذف می‌کنیم.

کلیدهای حل ترجمه:



فعل (صیغه فعل / زمان فعل / معلوم و مجهول)

۱) صیغه فعل:

برای شناخت صیغه (شخص) فعل، باید در ابتدا با انواع فعل آشنا شویم:
تذکر: هر فعلی ۳ حرف اصلی دارد: فاء الفعل / عين الفعل / لام الفعل

* فعل **ماضی**، بر زمان گذشته دلالت دارد؛ ساختار فعل ماضی همواره به صورت زیر است:

شناسه آخر	صیغه اول (سه حرف اصلی فعل)
-----------	----------------------------

* فعل **مضارع**، بر زمان حال دلالت دارد؛ ساختار فعل مضارع همواره به صورت زیر است:

علامت مضارع (تیناً)	سه حرف اصلی فعل	شناسه آخر
------------------------	-----------------	-----------

* فعل **امر**، برای دستور دادن یا طلب کردن چیزی استفاده می شود؛ فعل امر را همواره از فعل مضارع می سازیم.

* فعل **نهی**، برای بازداشتن از کاری استفاده می شود؛ فعل نهی یا امر منفی را نیز همواره از فعل مضارع می سازیم.

صرف فعل ماضی (فعل ماضی = صیغه اول (سه حرف اصلی فعل) + شناسه آخر)

نام صیغه	ضمیر منفصل / ضمیر متصل	فعل ماضی	مثال
مفرد مذکر غایب (لِلْغَائِبِ)	هُوَ / هِ	فَهِمَ	هُوَ فَهِمَ درسه: او یک آقا درسش را فهمید
مثنای مذکر غایب (لِلْغَائِبَيْنِ)	هُمَا / هما	فَهِمَا	هُمَا فَهِمَا درسهما: آن دو آقا درسشان را فهمیدند



	جمع مذکر غایب (لِلغَائِبِينَ)	هُم / هم	فَهِمُوا ا	هُم فَهِمُوا درس‌ه‌م: آن آقایان درسشان را فهمیدند
	مفرد مؤنث غایب (لِلغَائِبَةِ)	هِيَ / ها	فَهِمَتْ تْ	هِيَ فَهِمَتْ درس‌ها: او یک خانم درسش را فهمید
	مثنای مؤنث غایب (لِلغَائِبَتَيْنِ)	هُمَا / هما	فَهِمَتَا	هُمَا فَهِمَتَا درس‌هما: آن دو خانم درسشان را فهمیدند
	جمع مؤنث غایب (لِلغَائِبَاتِ)	هُنَّ / هن	فَهِمْنَ نْ	هُنَّ فَهِمْنَ درس‌هن: آن خانم‌ها درسشان را فهمیدند
مخاطب	مفرد مذکر مخاطب (لِلْمَخَاطَبِ)	أَنْتَ / ک	فَهِمْتَ تْ	أَنْتَ فَهِمْتَ دَرَسْکَ: تو یک آقا درست را فهمیدی
	مثنای مذکر مخاطب (لِلْمَخَاطَبَيْنِ)	أَنْتُمَا / کما	فَهِمْتُمَا ما	أَنْتُمَا فَهِمْتُمَا دَرَسْکُمَا: شما دو آقا درستان را فهمیدید
	جمع مذکر مخاطب (لِلْمَخَاطَبِينَ)	أَنْتُمْ / کم	فَهِمْتُمْ م	أَنْتُمْ فَهِمْتُمْ دَرَسْکُمْ: شما آقایان درستان را فهمیدید
	مفرد مؤنث مخاطب (لِلْمَخَاطِبَةِ)	أَنْتِ / کِ	فَهِمْتِ تِ	أَنْتِ فَهِمْتِ دَرَسْکِ: تو یک خانم درست را فهمیدی
	مثنای مؤنث مخاطب (لِلْمَخَاطِبَتَيْنِ)	أَنْتُمَا / کما	فَهِمْتُمَا ما	أَنْتُمَا فَهِمْتُمَا دَرَسْکُمَا: شما دو خانم درستان را فهمیدید
	جمع مؤنث مخاطب (لِلْمَخَاطِبَاتِ)	أَنْتُنَّ / کُنَّ	فَهِمْتُنَّ نْ	أَنْتُنَّ فَهِمْتُنَّ دَرَسْکُنَّ: شما خانم‌ها درستان را فهمیدید
	متکلم وحده	أَنَا / ی	فَهِمْتُ تْ	أَنَا فَهِمْتُ دَرَسِي: من درس‌م را فهمیدم
	متکلم مع الغير	نَحْنُ / نا	فَهِمْنَا	نَحْنُ فَهِمْنَا دَرَسْنَا: ما درس‌مان را فهمیدیم
متکلم				

صرف فعل مضارع (فعل مضارع = تیناً + سه حرف اصلی فعل + شناسه آخر)



نام صیغه	ضمیر منفصل / ضمیر متصل	فعل مضارع	مثال
مفرد مذکر غایب (لِلغَائِبِ)	هُوَ / ه	يَفْهَمُ	هُوَ يَفْهَمُ درسه: او یک آقا درسش را می‌فهمد
مثنای مذکر غایب (لِلغَائِبَيْنِ)	هُمَا / هما	يَفْهَمَانِ	هُمَا يَفْهَمَانِ درسهما: آن دو آقا درسشان را می‌فهمند
جمع مذکر غایب (لِلغَائِبِينَ)	هُمْ / هم	يَفْهَمُونَ	هُمْ يَفْهَمُونَ درسهم: آن آقایان درسشان را می‌فهمند
مفرد مؤنث غایب (لِلغَائِبَةِ)	هِيَ / -ها	تَفْهَمُ	هِيَ تَفْهَمُ درسه‌ها: او یک خانم درسش را می‌فهمد
مثنای مؤنث غایب (لِلغَائِبَتَيْنِ)	هُمَا / هما	تَفْهَمَانِ	هُمَا تَفْهَمَانِ درسهما: آن دو خانم درسشان را می‌فهمند
جمع مؤنث غایب (لِلغَائِبَاتِ)	هُنَّ / هن	يَفْهَمْنَ	هُنَّ يَفْهَمْنَ درسهن: آن خانم‌ها درسشان را می‌فهمند
مفرد مذکر مخاطب (لِلْمُخَاطَبِ)	أَنْتَ / ک	تَفْهَمُ	أَنْتَ تَفْهَمُ درسک: تو یک آقا درست را می‌فهمی
مثنای مذکر مخاطب (لِلْمُخَاطَبَيْنِ)	أَنْتُمَا / کما	تَفْهَمَانِ	أَنْتُمَا تَفْهَمَانِ درسکُما: شما دو آقا درستان را می‌فهمید
جمع مذکر مخاطب (لِلْمُخَاطَبِينَ)	أَنْتُمْ / کم	تَفْهَمُونَ	أَنْتُمْ تَفْهَمُونَ درسکُم: شما آقایان درستان را می‌فهمید
مفرد مؤنث مخاطب (لِلْمُخَاطَبَةِ)	أَنْتِ / کِ	تَفْهَمِينَ	أَنْتِ تَفْهَمِينَ درسکِ: تو یک خانم درست را می‌فهمی
مثنای مؤنث مخاطب (لِلْمُخَاطَبَتَيْنِ)	أَنْتُمَا / کما	تَفْهَمَانِ	أَنْتُمَا تَفْهَمَانِ درسکُما: شما دو خانم درستان را می‌فهمید



جمع مؤنث مخاطب (للمخاطبات)	أَنْتُنَّ / كُنَّ	تَفْهَمْنَ	أَنْتُنَّ تَفْهَمْنَ درسْگُنَّ: شما خانم‌ها درستان را می‌فهمید
متکلم وحده	أنا / ی	أَفْهَمُ	أنا أَفْهَمُ دَرَسِی: من درس را می‌فهمم
متکلم مع الغير	نحنُ / نا	نَفْهَمُ	نحنُ نَفْهَمُ دَرَسِنا: ما درس را می‌فهمیم

چند تذکر مهم:



شکل‌های مشابه در فعل مضارع:
آیا هر فعلی که اولش «تیناً» دارد، حتماً مضارع است؟

ساختن فعل امر و نهی:

(۱) اگر آخر فعل ُ ← ُ	مجزوم کردن فعل مضارع
(۲) اگر آخر فعل «ن» ← حذف «ن»	
(۳) اگر صیغه جمع مؤنث بود ← به «ن» آخر کاری نداریم.	

نحوه ساختن فعل امر: فعل امر برای دستور است: برو، انجام بده،
فعل امر را از فعل مضارع می‌سازیم:

(۱) «ت» اول فعل مضارع را حذف می‌کنیم.	فعل امر مخاطب
(۲) به جای آن «اِ» یا «أُ» می‌گذاریم.	
(حرف اصلی دوم مضارع: یا ← اِ - حرف اصلی دوم مضارع: ُ ← اُ)	
(۳) آخر فعل را مجزوم می‌کنیم.	
ترجمه: انجام بده، برو،	

(۱) «لِ» امر به اول فعل مضارع اضافه می‌کنیم.	فعل امر غایب و متکلم
(۲) آخر فعل را مجزوم می‌کنیم.	
ترجمه: باید انجام بدهد، باید بروم،	



نحوه ساختن فعل نهی: فعل نهی برای دستور منفی و بازداشتن از کاری است: نرو، انجام نده،
فعل نهی را از فعل مضارع می‌سازیم.

(۱) «لا» را اول فعل مضارع اضافه می‌کنیم.

(۲) آخر فعل را مجزوم می‌کنیم.

فعل نهی

برای غایب و متکلم: **نباید** انجام بدهد، **نباید** بروم ...

ترجمه: برای مخاطب: انجام نده، نرو ...

(۲) زمان فعل:

قَدْ ذَهَبَ: رفته است، رفت

كَانَ يَذْهَبُ: می‌رفت

كَانَ (قَدْ) ذَهَبَ: رفته بود

لَمْ (لَمَّا) يَذْهَبْ = مَا ذَهَبَ = نرفت

قَدْ + ماضی ← ماضی نقلی یا ساده

كَانَ + مضارع ← ماضی استمراری

كَانَ + (قَدْ) + ماضی ← ماضی بعید

لَمْ / لَمَّا + مضارع مجزوم = مَا + ماضی ← ماضی منفی

ماضی

* دقت کنید: كَانَ / كَانَا / كَانَتْ / كَانْتَا / كُنَّ / كُنْتِ / كُنْتُمَا / كُنْتُمْ / كُنْتِ / كُنْتُمَا /

كُنْتُمْ / كُنْتِ / كُنْتُمَا / كُنْتُمْ / كُنْتِ / كُنْتُمَا /



* دقت کنید: لَمْ + مضارع بدون تغییر (مرفوع) = لِمَاذَا (برای چه، چرا) + فعل بی‌تغییر

* دقت کنید: لَمَّا + فعل ماضی ← هنگامی که + فعل ماضی بی‌تغییر

* دقت کنید: كَانَ + فعل ۱ و فعل ۲ ← هر دو فعل ماضی استمراری یا بعید



١) «كُنْتُ أَفَكِّرُ فِي نَفْسِي هَلْ يُمَكِّنُ أَنْ تَكُونَ قَدْ خُلِقَتِ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ كُلُّ مَا فِيهِمَا مِنْ دُونِ حِكْمَةٍ!»: (ریاضی ۹۸)

١) با خویش در اندیشه‌ام که آیا امکان دارد این آسمان و زمین و همه چیز که در آنهاست بی‌حکمت خلق شود!

٢) با خودم فکر می‌کنم که آیا ممکن است، آسمان و زمین و هرچه در آن هست بی‌حکمت خلق شده باشد!

٣) با خود می‌اندیشیدم، آیا امکان دارد که آسمان و زمین و هر آنچه در آنها است بدون حکمت خلق شده باشد!

٤) با خویشتن خود فکر می‌کردم آیا ممکن است این آسمان و این زمین و آنچه که در آن هست بدون حکمت خلق شود!

٢) «لَمَّا نَقَلْتُ لَصَدِيقِي الْخَبَرَ الَّذِي كُنْتُ أَسْمَعُهُ دَائِمًا، قَالَ لِي: إِنِّي كُنْتُ قَدْ سَمِعْتُ هَذَا الْخَبَرَ مَرَارًا قَبْلَ هَذَا!»: (زبان ۹۸)

١) آنگاه که به دوستم گفتم این خبر را پیوسته می‌شنوم، او به من گفت: من همین خبر را بارها پیش از این شنیده بودم!

٢) وقتی خبری را که دائماً می‌شنیدم برای دوستم نقل کردم، به من گفت: من این خبر را قبل از این بارها شنیده بودم!

٣) هنگامی که این خبر را که مرتباً می‌شنیدم برای دوستم گفتم، او به من گفت: من نیز همین خبر را پیش از این به دفعات شنیده‌ام!

٤) زمانی که داشتم برای دوستم خبری را که بارها شنیده بودم نقل می‌کردم، به من گفت: من هم این خبر را قبل از این به دفعات شنیده‌ام!

٣) «الْيَوْمَ يَتَعَلَّمُ الطَّلَابُ دُرُوسَهُمْ عِبْرَ الْإِنْتَرْنِتِ وَ هِيَ تَجْرِبَةٌ جَدِيدَةٌ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ يَتَصَوَّرُهَا!»: (ریاضی ۹۸)

١) دانش‌آموزان امروز درس‌هایشان را به صورت اینترنتی یاد می‌گیرند و این تجربه تازه‌ای است که کسی تصوّر آن را نداشته است!

٢) امروزه دانش‌آموزان درس‌های خود را از طریق اینترنت می‌آموزند و آن تجربه جدیدی است که کسی تصوّرش را نمی‌کرد!

٣) امروز دانش‌آموزان درس‌شان از راه اینترنت آموزش داده می‌شود و این تجربه جدید برای کسی قابل تصوّر نبود!

٤) دانش‌آموزان امروزه دروسی را از طریق اینترنت می‌آموزند و هیچ کس آن تجربه جدید را تصوّر نمی‌کرد!



⚠ دقت کنید: ماضی +.....+ مضارع ← ماضی استمراری

دقت کنید: ماضی +.....+ ماضی ← ماضی بعید یا ماضی ساده

٤ «رَأَيْتُ فِي قَرِينَتَا كَرَامًا قَبَلُوا عَذْرَنَا وَ هَؤُلَاءِ افْتَخَارَ لَنَا!»:

١) در روستایمان بزرگواران را دیدم که عذر ما را پذیرفته و این افتخار ما است!

٢) بزرگواران روستای ما عذر ما را می‌پذیرند و من ایشان را افتخاری برای خودمان دیدم!

٣) دیدم بزرگواران را که در روستایمان عذرمان را پذیرفتند و آن‌ها افتخار ما هستند!

٤) در روستایمان بزرگواران دیدم که عذر ما را پذیرفته بودند و این‌ها افتخاری برای ما هستند!

لا يذهب: نمی‌رود	لا + مضارع ← مضارع منفی	} مضارع
حتّى يذهب: تا برود	أَنْ / حَتَّى / لَ، لَيْكِي + مضارع ← تا، تا اینکه + مضارع التزامی	
قد يذهب: گاهی می‌رود	قَدْ + مضارع ← گاهی، شاید + مضارع	

٥ «قَدْ أُبْحِثُ عَنْ نُصُوصٍ ذَاتِ مَفَاهِيمٍ عَالِيَةٍ فِي الْمَكْتَبَةِ الْعَامَّةِ تَسَاعِدُنِي فِي فَهْمِ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ!»:

١) در کتابخانه گاهی به دنبال متونی دارای مفاهیم عالی می‌گردم که مرا در فهم قرآن کریم کمک می‌کنند!

٢) به دنبال متن‌هایی عالی گشته‌ام که در کتابخانه عمومی مرا در فهم قرآن کریم کمک کنند!

٣) در کتابخانه عمومی گاهی به دنبال متن‌هایی با مفاهیمی عالی می‌گردم که مرا در فهم قرآن کریم کمک کنند!

٤) شاید به دنبال متونی با مفاهیم بزرگ در کتابخانه عمومی می‌گردم که بتوانم در فهم قرآن کریم کمک کنم!

سَيَذْهَبُ، سَوْفَ يَذْهَبُ: خواهد رفت	سَدَ / سَوْفَ + مضارع ← آینده مثبت	} آینده
لَنْ يَذْهَبَ: نخواهد رفت	لَنْ + مضارع ← آینده منفی	

٦ «لن يبقى الإنسان في حلو الحياة أو مُرّها حتّى الأبد، و سيعبرهما في يوم من الأيام!»:

١) انسان در تلخ یا شیرین زندگی تا ابد باقی نخواهد ماند، و روزی از روزها از آن دو عبور خواهد کرد!

٢) انسان هرگز در شیرینی زندگی یا تلخی آن برای همیشه باقی نمی ماند، و روزی از آن ها عبور می کند!

٣) انسان در زندگی تلخ و شیرین تا ابد باقی نخواهد ماند، و در روزی از روزها حتماً از آن ها خواهد گذشت!

٤) انسان شیرینی زندگی و تلخی آن را تا همیشه باقی نمی گذارد، و در یکی از روزها از آن دو خواهد گذشت!

٧ «الإنسان لا يُصاب بأمر إلّا بقدر طاقته، فعلينا أن يزاد إيماننا لأنّ الله لن يترك مُحبيه!»: (هنر ٩٩)

١) انسان فقط به اندازه توانش به امری دچار شده است، پس باید ایمانمان را زیاد کنیم زیرا خدا علاقمندانش را رها نخواهد کرد!

٢) انسان به اندازه توانش به امور دچار می شود، پس باید ایمانمان را زیاد کنیم زیرا خدا محبّان خود را هرگز ترک نمی کند!

٣) انسان به چیزی دچار نمی شود مگر به اندازه توانش، پس باید ایمانمان زیاد شود زیرا خدا دوستدارانش را رها نخواهد کرد!

٤) انسان هیچگاه بیش از توانش به خواسته ای دچار نمی شود، پس باید ایمانمان زیاد شود زیرا خدا هرگز محبوبان خود را رها نمی کند!

٣ معلوم و مجهول:

فعل معلوم	فعل	فعل	فعل
	مجهول		
ماضي	فُعِلَ	← شد	در فعل مجهول، انجام دهنده مجهول است
مضارع	يُفَعَلُ	← می شود	



٨ «المُفْرَدَاتُ الَّتِي دَخَلَتْ الْعَرَبِيَّةُ مِنْ لُغَاتٍ أُخْرَى، تُسَمَّى فِي اللَّغَتَيْنِ الْفَارْسِيَّةِ وَالْعَرَبِيَّةِ، الْكَلِمَاتِ الدَّخِيلَةِ!»:

(خارج از کشور ۹۸)

١) واژگانی را که از دو زبان فارسی و عربی داخل یکدیگر می‌شوند، در هر دو زبان واژگان دخیل می‌نامند!

٢) مفرداتی که از زبان‌های دیگر در زبان عربی وارد شده، در دو زبان فارسی و عربی، کلمات دخیل نامیده می‌شوند!

٣) واژگانی را که در زبان عربی از زبان دیگری داخل شد، در زبان‌های فارسی و عربی مفردات داخل شده می‌نامند!

٤) مفرداتی که از زبان عربی به زبان‌های دیگر وارد می‌شود، در زبان‌های فارسی و عربی مفردات وارد شده نامیده می‌شود!

(زبان ۹۹)

٩ «لَا تَعْشِ فِي الْمَاضِي وَ مَا وَقَعَ فِيهِ حَتَّى لَا يُضَيِّعَ مُسْتَقْبَلُكَ!»:

١) در گذشته و آنچه در آن رخ داده است زندگی مکن تا آینده‌ات تباه نشود!

٢) در گذشته‌ها و چیزهایی که در آن‌ها رخ داده بود زندگی مکن تا آینده تو ضایع نگردد!

٣) برای اینکه آینده خود را تباه نسازی، در گذشته و آنچه در آن روی داد، زندگی مکن!

٤) برای تباه‌نساختن آینده خویش، در گذشته و چیزی که در آن واقع می‌شود، زندگی منماید!

* اسم (مفرد و جمع / معرفه و نکره)

١) اسم (مفرد و جمع):

مفرد (بدون علامت) ← مفرد ترجمه می‌شود

مثنی (ان / ین) ← به صورت «دو تا» یا «جمع» ترجمه می‌شود

جمع (سالم: وَنَ / ینَ / ات - مکسّر) ← به صورت «جمع» ترجمه می‌شود

اسم

٢) اسم (معرفه و نکره):

اسم معرفه به صورت معرفه و اسم نکره به صورت نکره ترجمه می‌شود.

الرَّجُل: مرد

معرفه (ال...) ← معرفه

رجلٌ: مردی، یک مرد

نکره ← ی، یک



⚠ دقت کنید: اسم معرفه + الَّذِي / الَّتِي / الَّذِينَ / اللَّاتِي (موصول خاص) ←
..... ی + که ...

التِّلْمِيز الَّذِي ...: دانش آموزی که
 التِّلَامِيز الَّذِينَ: دانش آموزانی که

(۱۰) «لا يتغلب عليك اليأس عندما تفقد شيئاً جميلاً، فبعض الأحيان يجب أن يرحل الجميل ليأتي الأجمل!»:

(۱) نا امید مباش وقتی چیزی زیبا را از دست دادی، چون باید زیبا برود تا زیباترین بیاید!

(۲) ناراحتی بر تو چیره نشود هنگام از دست دادن چیز زیبا، چه گاهی زیبا می‌رود تا زیباتر بیاید!

(۳) هنگامی که چیز زیبا را از دست می‌دهی دچار ناامیدی مشو، چون زیبا می‌رود تا زیباتری بیاید!

(۴) وقتی چیز زیبایی را از دست می‌دهی نومی‌دی بر تو غلبه نکند، زیرا گاهی باید زیبا برود تا زیباتر بیاید!

(۱۱) «الباحثون الذين قاموا بأبحاث علمية حول حياة اللائفين اكتشفوا أنّ لها أنوفاً حادة تضرب بها أعداءها!»:

(۱) محققانی که به تحقیقات علمی در مورد زندگی دلفین‌ها اقدام کردند، کشف کردند که بینی‌های آن‌ها تیزی است و با آن‌ها دشمنانشان را می‌زنند!

(۲) پژوهشگران در پژوهش‌های علمی‌شان به زندگی دلفین‌ها پرداختند و کشف کردند که برای آنان بینی‌های تیزی است که با آن‌ها می‌توانند دشمنان را بزنند!

(۳) پژوهشگرانی هستند که به پژوهش‌هایی علمی درباره زندگی دلفین‌ها پرداختند و کشف کردند که بینی‌های تیزی دارند که به کمک آن‌ها دشمنانشان را می‌زنند!

(۴) پژوهشگرانی که به تحقیقاتی علمی درباره زندگی دلفین‌ها پرداختند، کشف کردند که آن‌ها بینی‌های تیزی دارند که با آن‌ها دشمنان خویش را می‌زنند!

* ضمیر متّصل

ضمیرها (ه)، هُـ، مَا، هُم، هَا، هُمَا، هُنَّ، كَ، كُما، كُمْ، كِ، كُما، كُنَّ، ي، نا)	اسم + ضمیر	م، عَش، مان ...، خود، خویش	کتابه: کتابش، کتابنا: کتابمان
فعل + ضمیر	من را، او را، ما را	شاهدته: او را دیدم، شاهدنی:	مرا دید

* ترکیب وصفی و اضافی

ترکیب وصفی و اضافی باید به طور صحیح و با رعایت ترتیب ترجمه شوند:

ال ال	ال ال	ال ال	ال ال
ترکیب وصفی	ترکیب معمولاً وصفی	ترکیب معمولاً اضافی	ترکیب نیست

ترکیب های ۳ تایی:



المُجَدَّون	المدرسة	تلاميذ	←	مدرسه	کوشای	دانش آموزان
صفت	مضاف الیه	اسم	←	مضاف الیه	صفت	اسم
عربی				فارسی		

(۱۲) «أثمار فصل الصيف المفيدة هي الزهور المتلوّنة التي كانت قد صنعت لنا منظرًا رائعاً في فصل الربيع!»:

(۱) میوه های مفید فصل تابستان همان شکوفه های رنگارنگی هستند که در فصل بهار منظره ی دل انگیزی برای ما ساخته بودند!

(۲) همان شکوفه های رنگین که در فصل بهار منظره ی دل انگیز ایجاد می کنند در فصل تابستان میوه های مفید به بار می آورند!

(۳) همان شکوفه های رنگارنگی که منظره ی فصل بهار را زیبا کرده بودند در فصل تابستان تبدیل به ثمرات مفید شدند!

(۴) میوه های مفید در فصل تابستان شکوفه های رنگارنگ بهاری هستند که آن منظره های جالب را برایمان می ساختند!

(۱۳) «أدعُ إلى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتي هي أحسن»:

(۱) به راه پروردگارت با حکمت و موعظه نیکو دعوت کن، و با آنان با آنچه نیکوتر است مجادله کن!

(۲) به راه خدای خود به وسیله دانش و پند نیکو فراخوان، و با آنان به وسیله سخنان خوب و زیبا مقابله کن!



(۳) دعوت به راه خداوند باید با حکمت و موعظه پسندیده باشد، و با آنان با هرچه نیکوتر است مجادله کن!

(۴) فراخواندن به راه خدای خود را از طریق پند و اندرز، زیبا انجام بده، و با آنان با شیوه‌ای بهتر مقابله کن!

* اسم اشاره

مکان	جمع	مثنی مؤنث	مثنی مذکر	مفرد مؤنث	مفرد مذکر	اشاره به
هنا	هؤلاء	هاتان / هاتین	هذان / هذین	هذه	هذا	نزدیک (این)
هناک	اولئک	---	---	تلك	ذلک	دور (آن)

چسبیده به هم ترجمه می‌شوند (بدون
ویرگول)

اسم اشاره + اسم ال دار

با مکث و فاصله ترجمه می‌شوند (با ویرگول)

اسم اشاره + اسم بدون ال

هؤلاء تلاميذ: این‌ها، دانش‌آموزانی هستند

هؤلاء التلاميذ: این دانش‌آموزان

..... اسم نکره + همان اسم با ال ← این / آن



رَأَيْتُ أَفْرَاسًا . كَانَتْ الْأَفْرَاسُ جَنْبَ صَاحِبِهَا : اسب‌هایی را دیدم. آن (این) اسب‌ها کنار صاحبشان بودند

(۱۴) «این کشاورزان از صبح تا شب در باغ‌ها کار می‌کردند و در برداشت میوه‌ها به هم کمک می‌کردند!»:

(۱) هَؤُلَاءِ فَلَّاحُونَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَسَاتِينِ مِنَ الصَّبَاحِ حَتَّى اللَّيْلِ وَ يَتَعَاوَنُونَ عَلَى جَمْعِ الْمَحَاصِيلِ!

(۲) كَانَ هَؤُلَاءِ الْفَلَّاحُونَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَسَاتِينِ مِنَ الصَّبَاحِ إِلَى اللَّيْلِ وَ يَتَعَاوَنُونَ عَلَى جَمْعِ الْأَثْمَارِ!

(۳) كَانَ هَذَا الْمُزَارِعُونَ يَعْمَلُونَ فِي الْحَدَائِقِ مِنَ الْغَدَاةِ إِلَى الْعِشْيَةِ وَ يُسَاعِدُونَ بَعْضُهُمْ فِي جَمْعِ الْفَوَاكِه!

(۴) هَؤُلَاءِ الزَّارِعُونَ كَانُوا يَعْمَلُونَ فِي الْحَدَائِقِ صَبَاحًا وَ مَسَاءً وَ يُسَاعِدُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فِي جَمْعِ الْفَوَاكِه!

(۱۵) «هَؤُلَاءِ الْأَصْدِقَاءُ الْأَوْفِيَاءُ لَا يَكْذِبُونَ أَبَدًا لِأَنَّهُمْ قَدْ عَوَّدُوا أَنْفُسَهُمْ عَلَى الصَّرَاحَةِ فِي الْكَلَامِ!»:

(۱) این دوستان باوفا هرگز دروغ نمی‌گویند زیرا آنان خود را به صراحت در سخن عادت داده‌اند!

(۲) این دوستان باوفا ابداً دروغ نمی‌گویند برای اینکه آن‌ها به صریح گفتن خویش عادت کرده‌اند!

(۳) این‌ها دوستان باوفایی هستند که هرگز دروغ نمی‌گویند زیرا آنان به صراحت خود، عادت کرده‌اند!

(۴) این‌ها دوستان باوفایند که ابداً دروغ نمی‌گویند برای اینکه خودشان را به صریح گفتن، عادت داده‌اند!



* اسم تفضیل و اسم مبالغه

أَفْعَل + مضاف الیه ←	أَفْعَل + ←	اسم تفضیل (أَفْعَل / فُعْلَى)
سَترین	سَتر	

* اسم مبالغه بر وزن «فَعَّال / فَعَّالَة» می آید و به صورت «بسیار» می تواند ترجمه شود.

* انواع حرف «لِ»

لِ + فعل مضارع :

لِ ناصبه ← تا، تا اینکه	جمله + لِ + جمله (بین دو جمله)	آخر فعل َـ یا حذف نون
لِ جازمه (امر) ← باید	لِ + جمله (تک جمله)	آخر فعل ُـ یا حذف نون

لِ + اسم :

لِ + اسم	در ابتدای جمله ← دارد	لِ لمعلّم کتاب؛ معلّم کتابی دارد
	در وسط جمله ← برای، بخاطر	لِ لمعلّم: برای معلّم، لِتَغيير: بخاطر تغییر

دقت کنید: عندَ + اسم (در ابتدای جمله) ← دارد

لَدَى + اسم (در ابتدای جمله) ← دارد

دقت کنید: كانَ + لِ / عندَ / لَدَى (در ابتدای جمله) ← داشت



﴿١٦﴾ «لِي الْآنَ مَكْتَبَةٌ كَبِيرَةٌ، وَ مَا كَانَ لِي قَبْلَ هَذَا أَكْثَرُ مِنْ مِائَةِ كِتَابٍ!»: ^(٩٨)

- (١) فعلاً کتابخانه‌ای بزرگ دارم، ولی پیش از این فقط یکصد کتاب داشتم!
 - (٢) کتابخانه من در حال حاضر بزرگ است، ولی قبلاً بیش از صد کتاب نداشت!
 - (٣) اکنون کتابخانه بزرگی دارم، و حال اینکه قبل از این بیش از یکصد کتاب نداشتم!
 - (٤) کتابخانه‌ای در حال حاضر دارم که بزرگ است، اما پیش از این بیشتر از صد کتاب نداشت!
- ﴿١٧﴾ «لِهَذِهِ الْمَحَافِظَةِ عِدَدٌ كَثِيرٌ مِنَ الْمَصْنَعِ، كَمَا لَهَا صِنَاعَاتٌ تُصْنَعُ بِيَدِ الْإِنْسَانِ وَ قَدْ كَانَتْ مَعْرُوفَةً مِنْذُ الْقَدِيمِ!»: ^(زبان ٩٨)

- (١) این استان تعداد بسیاری کارخانه دارد، همانطور که دارای صنایعی است که به‌دست انسان ساخته می‌شود و از قدیم معروف بوده است!
 - (٢) این استان دارای تعدادی زیاد کارخانه است، همانطور که صنایعی دارد که با دست انسان ساخته شده است و از قدیم شناخته شده بود!
 - (٣) تعداد بسیاری کارخانه برای این استان است، همانگونه که دارای صنعت‌هایی است که به‌دست انسان ساخته شده و از زمان‌های گذشته معروف شده بود!
 - (٤) برای این استان تعدادی بسیار کارخانه است، همانگونه که برای آن صنعت‌هایی است که با دست انسان ساخته می‌شد و از گذشته معروف بوده است!
- ﴿١٨﴾ «لَمْ تَكُنْ لِبَعْضِ الطَّلَافِ طَرِيقَةً لِتَعْلَمَ الدَّرُوسَ، فَتَكَلَّمُوا مَعَ الْمُسْتَشَارِ التَّعْلِيمِيِّ وَ تَعَرَّفُوا عَلَى طَرِيقِ جَدِيدَةٍ نَافِعَةٍ!»:

- (١) برخی از دانش‌آموزان راهی برای آموختن درس‌ها ندارند، پس با مشاور آموزشی سخن می‌گویند و راه‌هایی جدید و سودمند را می‌شناسند!
- (٢) برخی دانش‌آموزان روشی برای یادگرفتن دروس نداشته‌اند، پس با مشاور آموزشی صحبت کردند و با راه‌هایی تازه و سودبخش آشنا شدند!
- (٣) بعضی از دانش‌آموزان راهی برای آموختن درس‌ها نداشتند، پس آن‌ها با مشاور تحصیلی سخن گفتند تا با راه‌هایی جدید و منفعت‌بخش آشنا شوند!
- (٤) بعضی دانش‌آموزان روش یادگرفتن دروس را بلد نبودند، پس با مشاور آموزشی صحبت کردند و روش‌های جدید و سودمندی را به آنان معرفی کرد!



* اسلوب شرط

جواب شرط مضارع	فعل شرط مضارع	إِنْ (اگر، چنانچه)
مضارع اخباری	معمولاً مضارع التزامی	مَنْ (هرکس)
		ما (هرچه)
		إِذَا (هرگاه، اگر)
		أَيُّمَا (هرجا)

جواب شرط ماضی	فعل شرط ماضی
مضارع اخباری یا ماضی	معمولاً مضارع التزامی یا ماضی



← اگر ادات شرط دیدی، فعل ماضی بعدش می‌تواند به صورت **ماضی** یا **مضارع** ترجمه شود.

و إِنْ ← حَتَّى اِغْر، اِغْرچِه، هِرچَند، و لو



(١٩) «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْجَحَ فِي حَيَاتِهِ فَلْيَجْعَلِ السَّعْيَ صَدِيقَهُ الْحَمِيمَ وَ التَّجَرِبَةَ مُسْتَشَارَهُ الْحَكِيمَ!»: (ریاضی ۹۹)

(۱) کسی که خواسته است در زندگیش پیروز گردد، تلاش را دوستی گرم و صمیمی و تجربه را مشاوره حکیم برای خود قرار می‌دهد!

(۲) هر کسی که می‌خواهد در زندگی خود موفق شود باید سعی کردن را دوستی صمیمی و تجربه کردن را مشاوره دانا قرار دهد!

(۳) آنکه پیروز شدن را در زندگیش خواسته است، دوست صمیمی‌اش را سعی کردن و مشاور دانايش را تجربه قرار می‌دهد!

(۴) هر کس بخواهد در زندگی خود موفق بشود، باید تلاش را دوست صمیمی و تجربه را مشاور خردمند خویش قرار دهد!



﴿إِذَا يَلْتَزِمُ الْإِنْسَانُ بِالصَّدَقِ يَتَخَلَّصُ مِنْ كُلِّ السَّيِّئَاتِ الَّتِي تَضُرُّهُ!﴾: (۲۰)

(خارج از کشور ۹۹)

- ۱) اگر انسان پای‌بند راستی و درستی باشد همه بدی‌هایی را که ضرر رسان به اوست، رها می‌کند!
- ۲) هرگاه انسان به همه صداقت‌ها ملتزم شود از بدی‌هایی که به او ضرر می‌زنند خلاص می‌شود!
- ۳) هرگاه انسان پای‌بند راستگویی باشد از همه بدی‌هایی که به او ضرر می‌رساند رها می‌شود!
- ۴) اگر انسان به صداقت‌ها ملتزم باشد بدی‌هایی را که ضرر رساننده به او هستند رها می‌کند!

* هُناكَ

هناک کتبٌ فی المكتبة: در کتابخانه کتاب‌هایی
وجود دارد
+ اسم (اول جمله) ← وجود دارد، هست
در بقیه شرایط ← آن‌جا
هناک یلعبُ الأطفال: آن‌جا کودکان بازی می‌کنند

دقت کنید: کَانَ + هُناكَ ← وجود داشت، بود

﴿هَناكَ کَلِمَاتٌ تَجْرِي عَلٰی أَقْلَامِ بَعْضِ الشُّعْرَاءِ لِأَوَّلِ مَرَّةٍ تَدُلُّ عَلٰی مَفَاهِيمٍ جَدِيدَةٍ لَمْ يَكُن يَعْرِفُهَا الْآخَرُونَ!﴾: (۲۱)

(ریاضی ۹۸)

- ۱) کلماتی وجود دارند که برای بار اوّل بر قلم‌های بعضی از شاعران جاری می‌شوند در حالی که بر مفهوم جدیدی که دیگران آنها را نمی‌شناسند، دلالت دارد!
- ۲) وجود دارد کلماتی که بعضی از شعرا برای اوّلین مرتبه بر قلم‌های خود جاری می‌کنند که بر مفاهیمی جدید دلالت می‌کند که آن را دیگران نمی‌شناختند!
- ۳) آنجا، کلماتی است که بعضی شاعران اوّلین مرتبه، بر قلم‌هایشان جاری می‌کنند و بر مفهوم جدید که دیگران آنها را نمی‌شناخته‌اند دلالت دارد!
- ۴) کلماتی هستند که بر قلم‌های بعضی شعرا برای اوّلین بار جاری می‌شوند که بر مفاهیمی جدیدی دلالت می‌کنند که دیگران، آنها را نمی‌شناختند!



کَل + اسم مفرد نکره ←	هر
کَل + اسم مفرد معرفه ←	همه، تمام
کَل + اسم جمع معرفه ←	همه
کَلِّ مِنْ ... ←	هر یک از

(۲۲) «كَلِّ خَلَّتِيهِ مِنْ خَلَايَا الْعَيْنِ فِي الْقَطَّةِ تَعْمَلُ عَمَلُ انْعِكَاسِ الضَّوِّ كَالْمِرْآةِ!»:

(۱) همه ی سلول های چشم گربه نور را همچون آینه در خود منعکس می کنند!

(۲) هر سلولی در چشم گربه مثل آینه ای مسوولیت انعکاس نور را به عهده دارد!

(۳) تمام سلول های چشم در گربه همچون آینه عمل انعکاس نور را انجام می دهند!

(۴) هر سلولی از سلول های چشم در گربه عمل انعکاس نور را مثل آینه انجام می دهد!

(۲۳) «هَذَانِ التَّوَعَانُ مِنَ السَّمَكِ كُلُّ مَنْهُمَا يَعِيشُ عِيشَةً تُعْجِبُنَا!»:

(کشور ۹۸)

(۱) این دو نوع ماهی، هر یک از آن ها به گونه ای زندگی می کند که ما را متعجب می کند!

(۲) این دو نوع از ماهیان، با یک دیگر طوری زندگی می کنند که ما را به شگفتی وا می دارد!

(۳) اینها، دو نوع از ماهیان هستند که هر یک از آن ها زندگی ای می کند که تعجب ما را برمی انگیزد!

(۴) اینان، دو نوع ماهی هستند که زندگی هر یک از آن دو به گونه ایست که ما را به تحسین وا می دارد!

(خارج از

* حروف مشبّهة بالفعل و لا نفی جنس

إِنَّ ← قطعاً، همانا (ترجمه آن اختیاری است، واجب نیست!)

(۲۴) «ضَرْبَانِ قَلْبِ انْصَانٍ اَزْ زَبَاطَرِینِ نَغْمَاتِ مُوسِیقَیْ دَرِ آفَرِینِشِ هَسْتِیْ اَسْت!». عَیِّنِ الصَّحِیحَ:

(۱) إِنَّ لِقَلْبِ الْإِنْسَانِ دَقَّاتٌ مِنْ أَحْسَنِ نَغْمَاتِ لِلْمُوسِیقِیْ فِی الْخَلْقَةِ الْعَالَمِیَّةِ!

(۲) تَكُونُ لِقَلْبِ الْإِنْسَانِ دَقَّاتٌ مِنْ أَحْسَنِ أَصْوَاتِ الْمَوْسِیقِیَّةِ فِی خَلْقِ الْعَالَمِ!

(۳) تَكُونُ دَقَّاتُ قَلْبِ الْإِنْسَانِ مِنْ أَجْمَلِ أَلْحَانِ الْمَوْسِیقِیَّةِ فِی عَالَمِ الْخَلْقَةِ!

(۴) إِنَّ دَقَّاتُ قَلْبِ الْإِنْسَانِ مِنْ أَجْمَلِ نَغْمَاتِ الْمَوْسِیقِیْ فِی خَلْقَةِ الْعَالَمِ!



لعلّ (امید است، شاید)	}	+ فعل مضارع ← مضارع التزامی
لیتّ (کاش)		+ فعل ماضی ← ماضی استمراری / ماضی بعید

۲۰ «کاش همه دانش آموزان از تنبلی دوری می‌کردند!»:

- (۱) لیتّ جميع التلاميذ قد ابتعدوا عن الكسل!
(۲) لعلّ التلاميذ كلّهم ابتعدوا عن التّكاسل!
(۳) لیتّ جميع التلاميذ يبتعدون عن الكسل!
(۴) لعلّ التلاميذ كلّهم مُبتعدون عن التّكاسل!

۲۱ «لیت هؤلاء النساء تخلّصن من أفكار تمنعهنّ عن الوصول إلى الغايات!»:

- (۱) کاش این زنان از افکاری که آنان را از دستیابی به هدف‌های خود باز می‌دارد، رهایی می‌یافتند!
(۲) کاش این زن‌ها از افکاری که آن‌ها را از رسیدن به اهداف باز می‌داشت، رهایی می‌یافتند!
(۳) کاش این زن‌ها نجات یافته بودند از افکاری که مانع رسیدن آن‌ها به اهداف می‌شود!
(۴) کاش این زنان رهایی یابند از افکاری که آنان را از رسیدن به اهداف باز می‌دارد!

لا نفي جنس	}	لا + اسم بدون ال َ	←	هیچ نیست
		لا تلميذٌ في الصفّ		هیچ دانش آموزی در کلاس نیست

۲۷ «لا خير في كتابٍ لا ينتفع به القارئ، فعلينا أن نبتعد عن قرائته!»:

- (۱) کتابی که نفعی برای خواننده ندارد، خیری ندارد، پس ما باید از خواندن آن دوری کنیم!
(۲) کتابی که خواننده از آن سود نمی‌برد، خیری نمی‌رساند، پس ما از خواندن آن دوری می‌ورزیم!
(۳) هیچ خیری نیست در کتابی که خواننده از آن سود نمی‌برد، پس ما باید از خواندن آن دوری نماییم!
(۴) در کتابی که به خواننده سودی نمی‌رساند خیری نیست، پس ما باید دوری کنیم از این که آن را بخوانیم!



- (۱) آنچه صبر ما را در اموری که هیچ توانی برای آنها نداریم، می‌افزاید، همان ایمان به الله است!
- (۲) صبر ما در کارهایی که طاقتش در ما نیست، زیاد نمی‌شود، بلکه آن در ایمان به الله است!
- (۳) صبر در کارهایی که توان آنها در ما نیست قدرت ما را زیاد نمی‌کند، بلکه آن ایمان به خداست!
- (۴) چیزی که صبر ما را می‌افزاید، اموری است که هیچ طاقت آن را نداریم که همان ایمان به خداست!

* ترجمه **إِلَّا** (اسلوب استثناء)

فعل مثبت + إِلَّا	←	ترجمه معمولی: به جز / مگر
فعل منفی + إِلَّا	}	فعل منفی + به جز / مگر...
		فعل مثبت + فقط / تنها ... (به شرطی که همه کلمات ترجمه شوند)

(۲۹) «فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ فَتَحْتُ قِمَّةَ إِحْدَى الْجِبَالِ الْمُرتَفَعَةِ الَّتِي مَا اسْتَطَاع فَتَحَهَا أَحَدٌ إِلَّا الرِّيَاضِيِّينَ!»:

- (۱) در سال قبل قله یکی از بلندترین کوه‌ها را فتح کردم که فقط ورزشکاران می‌توانند آن را فتح کنند!
- (۲) قله یکی از کوه‌های بلند را در سال گذشته فتح کرده‌ام که کسی جز ورزشکاران نتوانسته آن را فتح کند!
- (۳) سال پیش قله یکی از کوه‌های بلند را فتح کردم، آنکه فقط ورزشکاران قادر بر فتح آن بوده‌اند!
- (۴) یک قله از کوه‌های بلند را در سال گذشته فتح کردم که کسی غیر از ورزشکاران نتوانسته آن را فتح کند!

(۳۰) «النَّاسُ لَا يَقْعُونَ فِي التَّفْرِقَةِ، إِلَّا إِذَا ابْتَعَدُوا عَنِ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ!»: مردم ... عَنِ الْخَطَا:

- (۱) در تفرقه نمی‌افتند، مگر وقتی از صراط مستقیم دور گردند!
- (۲) فقط وقتی در تفرقه می‌افتند که از صراط مستقیم دور گردند!
- (۳) دچار تفرقه نمی‌گردند، مگر هنگامی که از راه راست دور شوند!
- (۴) فقط زمانی که از صراط مستقیم دور می‌شوند در تفرقه نمی‌افتند!



(۳۱) «يُحَذِّرُ مَنْ يَزْرَعُ الْعَدَاوَةَ مِنْ أَنَّهُ لَنْ يَحْصِدَ إِلَّا الْخَسَارَةَ، فَلْيَتَنَبَّهْ!»: (۹۹)

(۱) به کسی که دشمنی می‌کارد هشدار داده می‌شود به اینکه او فقط خسارت درو خواهد کرد، پس باید آگاه باشد!

(۲) به کسی که دشمنی را می‌کارد هشدار می‌دهیم به اینکه فقط خسارت درو خواهد کرد، پس باید او را آگاه کرد!

(۳) به آنکه دشمنی را بکارد بیم داده می‌شود که درو نخواهد کرد جز زیان را، پس باید او را آگاه کرد!

(۴) آنکه دشمنی بکارد بیمناک می‌شود که درو نمی‌کند مگر زیان را، پس باید متنبه باشد!

(۳۲) «لَا قُوَّةَ تَقْدِرُ أَنْ تُنْقِذَنَا مِنْ خَرَافَاتٍ نَعِيشُ مَعَهَا إِلَّا التَّفَكُّرُ!»: (۹۸)

(۱) هیچ نیرویی که بتواند زندگی ما را از خرافه‌هایی که به آن زنده‌ایم، برهاند، جز اندیشه نیست!

(۲) جز تفکر، قدرتی نیست که قادر باشد ما را نجات بدهد از اینکه با خرافات زندگی نمائیم!

(۳) فقط قدرت اندیشیدن است که می‌تواند ما را از خرافه‌هایی نجات دهد که با آن زنده‌ایم!

(۴) نیرویی که می‌تواند ما را از خرافاتی که با آن زندگی می‌کنیم، رها سازد، فقط تفکر است!

(۳۳) «مَنْ لَمْ يَجِدِ الْجَنَّةَ عَلَى الْأَرْضِ لَنْ يَحْصِلَ عَلَيْهَا فِي السَّمَاءِ، الْجَنَّةُ قَرِيبَةٌ مَتَى وَ لَا وَسِيلَةَ لِلْوُصُولِ إِلَيْهَا إِلَّا الْأَعْمَالُ الْحَسَنَةُ!»: (انسانی ۹۸)

(۱) هرکس بهشت را روی زمین نیابد آن را در آسمان نخواهد یافت، بهشت نزدیک ماست و فقط اعمال نیک وسیله رسیدن به آن است!

(۲) کسی که بهشت را روی زمین را نیافت آن را در آسمان نخواهد یافت، این بهشت در نزدیکی ماست و هیچ وسیله‌ای جز اعمال حسنه ندارد!

(۳) هرکس بهشت را روی زمین را پیدا نکرده، در آسمان هم پیدا نمی‌کند، بهشت در همین نزدیکی است و تنها اعمال حسنه وسیله رسیدن به آن است!

(۴) کسی که روی زمین بهشت را پیدا نمی‌کند آن را در آسمان هم پیدا نمی‌کند، این بهشت نزدیک ماست و جز اعمال نیک هیچ وسیله‌ای برای وصول به آن نیست!



﴿۳۴﴾ «لَا يَهْلِكُ إِلَّا مَنْ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ فَاعْرِفْ قَدْرَكَ وَ لَا تَسْمَعْ لِأَحَدٍ أَنْ يُقَلِّلَ مِنْهُ!»:

۱) کسی هلاک نمی‌شود مگر آن که قدر خود را نداند، پس قدر خود را بدان و به کسی اجازه نده بتواند از آن بکاهد!

۲) تنها کسی نابود می‌شود که قدر خویش را ندانسته است، پس قدر خود را بدان و به کسی اجازه نده از آن کم کند!

۳) فقط کسی هلاک می‌شود که ارزش خود را نشناخته است، پس ارزش خود را بشناس و اجازه نده از آن کاسته شود!

۴) کسی که ارزش خویش را نشناخته است، فقط نابود می‌شود، پس ارزش خویش را بشناس و به کسی اجازه نده آن را کم کند!

* حال

← در قسمت حال بررسی خواهد شد.



ترجمه انواع مفعول مطلق

مفعول مطلق تأکیدی ← (فعل جمله + + مصدر)

م.م ترجمه نمی‌شود، قید تأکید «قطعاً، همانا، بی شک و....» در ترجمه می‌آید.

* بهتر است قید تأکید روی فعل جمله قرار گیرد.

مفعول مطلق نوعی (بیانی)
← (فعل جمله + + مصدر + صفت / مضاف الیه / جمله وصفیه)

م.م + صفت ← م.م ترجمه نمی‌شود، فقط صفت ترجمه شود.

م.م + مضاف الیه ← م.م ترجمه نمی‌شود، مضاف الیه با «مثل، مانند، هم‌چون و» می‌آید.

م.م + جمله وصفیه ← م.م ترجمه نمی‌شود، «به طوری که، به گونه ای که، چنان که ...» می‌آید.



(۳۵) «يُقْبَلُ الشَّبَابُ عَلَى مَنْ لَهُ أَفْكَارٌ عَمِيقَةٌ وَ حَدِيثَةٌ إِقْبَالًا، وَ يَرْغَبُونَ فِي مَنْ يَعْمَلُ بِمَا يَقُولُ رَغْبَةً كَثِيرَةً!»: (خارج از

کشور ۹۹)

(۱) جوانان آن کس را که فکر ژرف و تازه دارد بسیار می‌پذیرند، و آن را که به آنچه می‌گوید عمل می‌کند، قطعاً دوست دارند!

(۲) به یقین جوانان کسی را که دارای فکر عمیق و نو است می‌پذیرند، و کسی را که عامل به هر چیزی باشد که می‌گوید دوست دارند!

(۳) جوانان قطعاً به کسی که افکار عمیق و جدیدی دارد روی می‌آورند و به کسی بسیار علاقمند می‌شوند که به چیزی که می‌گوید عمل کند!

(۴) همیشه جوانان به کسی که افکار ژرف و جدید دارد روی می‌آورند، و به آن کس بسیار علاقمند می‌شوند که عمل‌کننده به آن چیزی باشد که می‌گوید!

(۳۶) «إِنَّ الْهَمَسَ الَّذِي يَمْنَعُكَ عَنِ التَّعَلُّمِ فِي الصَّفِّ، يَضُرُّكَ ضَرَرًا لَا تَتَنَبَّهُ إِلَيْهِ إِلَّا فِي نَهَايَةِ السَّنَةِ!»: (ریاضی ۹۹)

(۱) آهسته سخن گفتنی که تو را از آموزش در کلاس باز دارد، کاملاً به تو ضرری می‌زند که متوجه آن نمی‌شوی مگر در پایان سال!

(۲) در کلاس درگوشی سخن گفتن، تو را از آموختن باز می‌دارد که به تو قطعاً ضرر می‌زند و متوجه آن نمی‌شوی مگر در پایان سال!

(۳) آهسته سخن گفتن در کلاس، تو را از یادگیری باز می‌دارد و به تو ضرر می‌زند به گونه‌ای که فقط در پایان سال متوجهش می‌شوی!

(۴) پیچ کردن که تو را از آموختن در کلاس باز دارد، به تو ضرری می‌زند که فقط در پایان سال متوجه آن می‌شوی!



۳۷) «عَلَيْنَا أَنْ نَسْتَمِعَ إِلَى كَلَامِ الْمُتَكَلِّمِ قَبْلَ الْإِجَابَةِ إِسْتِمَاعًا كَامِلًا وَ نُدْرِكَ حَقَائِقَ الْأُمُورِ حَوْلَنَا قَبْلَ الْمُعَارَضَةِ إِدْرَاكَ الْعُقَلَاءِ!»:

۱) بر ما لازم است پیش از پاسخ، به حرف‌های گوینده کاملاً گوش فرا دهیم و واقعاً امور اطرافمان را قبل از مخالفت، خردمندانه درک کنیم!

۲) لازم است ما پیش از پاسخ دادن، صحبت‌های گوینده را خوب بشنویم و وقایع اطراف خود را قبل از هرگونه مخالفتی، اندیشمندانه بفهمیم!

۳) ما باید پیش از پاسخ دادن به سخن سخنان کاملاً گوش دهیم و واقعیت‌های امور پیرامون خود را پیش از مخالفت کردن مانند خردمندان درک کنیم!

۴) به صحبت گوینده پیش از جواب دادن به او، کامل گوش دهیم، و به درستی کارهای پیرامون، پیش از مخالفت کردن همچون خردمندان پی ببریم!

* عدد

اعداد اصلی: برای شمردن استفاده می‌شوند: یک، دو، سه، چهار، پنج، شش و

اعداد با "و"	عقود: مضارب ۱۰ (۲۰/۳۰/۹۰/...)		از ۱۱ تا ۱۹		از ۱ تا ۱۰	
یکان + و + دهگان (برعکس فارسی)			أَحَدَ عَشَرَ إِحْدَى عَشْرَةَ	یازده	وَاحِدٍ وَاحِدَةٌ	یک
	عَشْرِينَ عَشْرُونَ	۲۰	إِثْنَا عَشَرَ إِثْنَتَا عَشْرَةَ	دوازده	إِثْنَانِ إِثْنَتَانِ	دو
سی و پنج ← خمس و ثلاثون	ثَلَاثِينَ ثَلَاثُونَ	۳۰	ثَلَاثَ عَشْرَةَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ	سیزده	ثَلَاثٍ ثَلَاثَةٌ	سه
	أَرْبَعِينَ أَرْبَعُونَ	۴۰	أَرْبَعَ عَشْرَةَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ	چهارده	أَرْبَعٍ أَرْبَعَةٌ	چهار
چهل و یک ← واحدة و أربعين	خَمْسِينَ خَمْسُونَ	۵۰	خَمْسَ عَشْرَةَ خَمْسَةَ عَشَرَ	پانزده	خَمْسٍ خَمْسَةٌ	پنج
	سِتِّينَ سِتُّونَ	۶۰	سِتَّ عَشْرَةَ سِتَّةَ عَشَرَ	شانزده	سِتٍّ سِتَّةٌ	شش



هفت	سَبْع	هفده	سَبْعَ عَشْرَة	٧٠	سَبْعِينَ سَبْعُونَ
هشت	ثَمَانِي	هجده	ثَمَانِي عَشْرَة ثَمَانِيَة عَشْر	٨٠	ثَمَانِينَ ثَمَانُونَ
نُه	تِسْع	نوزده	تِسْعَ عَشْرَة تِسْعَة عَشْر	٩٠	تِسْعِينَ تِسْعُونَ
ده	عَشْر			١٠٠	مِئَة / مائَة
	عَشْرَة			١٠٠٠	أَلْف

اعداد ترتیبی: برای بیان رتبه، جایگاه، مقام استفاده می‌شوند: یکم، دوم، سوم، چهارم، پنجم و

اعداد ترتیبی ← **اولی می‌شه: اَوَّل،** بقیه بر وزن **فَاعِل**

الأَوَّل / الأوَّلَى: یکم	الثَّانِي: دوم	الثَّالِث: سوم	الرَّابِع: چهارم
الخَامِس: پنجم	السَّادِس: ششم	السَّابِع: هفتم	الثَّامِن: هشتم
التَّاسِع: نهم	العَاشِر: دهم	الحَادِي عَشْر: یازدهم	الثَّانِي عَشْر: دوازدهم
الثَّالِث عَشْر: سیزدهم	الرَّابِع عَشْر: چهاردهم	الخَامِس عَشْر: پانزدهم	السَّادِس عَشْر: شانزدهم
السَّابِع عَشْر: هفدهم	الثَّامِن عَشْر: هجدهم	التَّاسِع عَشْر: نوزدهم	العِشْرُونَ: بیستم

مضارب ۱۰: بدون ال ← **اصلی** ← **با ال** ← **ترتیبی**

عِشْرِينَ: بیست العِشْرِينَ: بیستم

برای بیان اعداد سه رقمی ← اول صدگان را می‌آوریم / سپس «یکان و دهگان» را مثل بالا عمل می‌کنیم

مضارب ۱۰۰: مِئَة (مائه) - مائَتان (مائتین) - ثلاثمئة - أربعمئة - خمسمئة - ستمئة - سبعمئة - ثمانمئة - تسعمئة



 بیان درصد: عدد اصلی + فی المئة ← ۸۰٪ : ثمانین فی المئة

وزن «فُعْل» ← $1/n$ ثُلث: یک سوم رُبُع: یک چهارم عَشْر: یک دهم

(۳۸) «اگر هر روز چهار ساعت درس بخوانی، بعد از یازده روز برای شرکت در همه امتحانات آماده خواهی بود!»:

(۱) إن كنت درست أربع ساعات كلَّ يوم، بعد أحد و عشر يوماً تكون مستعداً للاشتراك في جميع الامتحانات!

(۲) إن تدرس أربع ساعات في كلَّ يوم، فستكون جاهزاً للاشتراك في جميع الامتحانات بعد أحد عشر يوماً!

(۳) إذا درست في كلَّ الأيام أربع ساعات حتَّى يوم أحد عشر، كنت جاهزاً لجميع الامتحانات!

(۴) إذا تدرس لأربع ساعات كلَّ يوم حتَّى أحد و عشر يوماً، ستكون مستعداً للامتحانات كلّها!

(۳۹) «هناك سبعة نجوم منيرة كمجموعةٍ من الدُّرر بين مئات آلاف نجمةٍ أخرى في السَّماء تُسمَّى الدَّبُّ الأكبر!»:

(ریاضی ۹۹)

(۱) هفت ستاره نورانی که چون مجموعه‌ای از مروارید در میان صد هزار ستاره دیگر در آسمان هستند، دَبُّ اکبر را تشکیل می‌دهند!

(۲) هفت ستاره درخشان که چون مجموعه‌ای از مرواریدها در میان صدها و هزاران ستاره دیگر در پهنه آسمانند، دَبُّ اکبر می‌باشند!

(۳) هفت ستاره درخشان که همچون مجموعه‌ای از مرواریدها در میان صدها هزار ستاره دیگر در آسمان وجود دارد که دَبُّ اکبر نامیده می‌شود!

(۴) هفت ستاره تابان مجموعه‌ای چون مروارید هستند که در میان صدها هزار ستاره دیگر در پهنه آسمان قرار دارند و دَبُّ اکبر نامیده می‌شود!



٤٠ «هناك مئات الطيور تبني أعشاشها على جبال ارتفاعها أكثر من ألفي متر و تكذف أفراخها منها لتتعلم الطيران!»: الطيران!

(خارج
کشور ٩٩)

١) صدها پرنده لانه‌های خود را بر بلندای بیش از دو هزار متر، روی کوه‌ها می‌سازند تا جوجه‌ها را از آنجا پرتاب کنند تا پرواز کردن بیاموزند!

٢) آنجا صدها پرنده است که آشیانه‌ها را بر کوه‌هایی به بلندای بیش‌تر از دو هزار متر بنا کرده جوجه‌هایشان را از آنجا می‌پراندند برای اینکه پرواز کردن بیاموزند!

٣) آنجا صدها پرنده لانه‌هایشان را بر کوه‌هایی که ارتفاعشان از دو هزار متر بیش‌تر است بنا می‌کنند و جوجه‌های خود را از آن می‌اندازند تا پرواز کردن را به آن‌ها یاد بدهند!

٤) صدها پرنده وجود دارند که آشیانه‌های خود را بر کوه‌هایی که ارتفاع آن‌ها بیش از دو هزار متر است می‌سازند و جوجه‌هایشان را از آنجا پرتاب می‌کنند تا پرواز را یاد بگیرند!

روش حل ترجمه چهار عبارتی: (عَيْنُ الصَّحِيحِ / عَيْنُ الْخَطَا)

١) سعی می‌کنیم در عبارات عربی (سمت راست) کلید پیدا کنیم و چک کنیم و گزینه حذف کنیم. (اولویت ← شاه‌کلیدها)

٢) اگر به جواب نرسیدیم ← خط زدن کلمه به کلمه

(خارج از کشور ٩٩)

٤١ عَيْنُ الْخَطَا:

١) إِكْرَهَ الْجُرْمِ و لَا تَكْرَهَ الْمُجْرِمَ: جرم را زشت بدار و مجرم را ناپسند مشمار،

٢) لَا بَأْسَ فِي أَنْ تَدْرُسَ الْقَوْلَ وَلَكِنْ إِحْرَمِ الْقَائِلَ: هیچ اشکالی نیست در این‌که گفتار را بررسی کنی ولی گوینده را احترام کن،

٣) عَلَيْكَ أَنْ تَرْحَمَ الْعَاصِيَ وَلَكِنْ تُسْخِطُكَ الْمَعْصِيَةُ: تو باید بر عصیانگر رحم کنی ولی از معصیت خشمگین می‌شوی،

٤) فَإِنَّ مَهْمَّتَكَ أَنْ تَتَغَلَّبَ عَلَى الْمَرَضِ لَا عَلَى الْمَرِيضِ! زیرا مأموریت تو این است که بر بیماری غلبه کنی نه بر بیمار!



٤٢) عَيْنُ الْخَطَا:

١) لا يقدر المتكبرُ الجبارُ أن يزرع بذر الحكمة في قلبه،: يك خود بزرگ‌بین ستمگر نمی‌تواند بذر حکمتی در قلب بکارد،

٢) لأنَّ هذا القلب يُبَيِّ من الصُّخور، ولكن هذا الحكمة،: زیرا این قلب از صخره‌ها ساخته می‌شود، لیکن این حکمت،

٣) تَنَبَّت في قلب المتواضع و تَعمر فيه مدَّةٌ طويلةٌ،: در قلب شخص فروتن می‌روید و در آن مدَّتی طولانی ماندگار می‌شود،

٤) كَأَنَّ التَّواضِعَ قَرِينُ الْعَقْلِ وَ التَّكَبُّرُ دَلِيلُ الْجَهْلِ! گویی که تواضع همنشین عقل است و تکبر نشانه جهل!

٤٣) عَيْنُ الْخَطَا:

١) كان أبونا ينصح الأولاد في حياته،: پدرمان در زندگی خود فرزندان را نصیحت می‌کرد،

٢) و يؤكِّد على احترام الكبار دائماً، و همواره بر احترام به بزرگترها تأکید می‌ورزد،

٣) من يحترم الكبار فيحترمه الصِّغار،: هرکس به بزرگترها احترام بگذارد، کوچکترها او را احترام کنند،

٤) هذه سنَّةٌ لا تتغيَّر أبداً! این سنَّتی است که هرگز تغییر نمی‌کند!

٤٤) عَيْنُ الْخَطَا:

١) هؤلاء الأمهات يتحمّلن صعوبات شؤون المنزل بالرِّضا! این مادران با خشنودی سختی‌های امور منزل را تحمّل می‌کنند!

٢) ذلك الشَّخص كاذب فلا ينجح في أموره المهمّة أبداً! آن شخص دروغگو است از این رو هرگز در کارهای مهم خویش موفق نمی‌گردد!

٣) أولئك طالبات مجتهدات و هنّ دُؤوبات في أعمالهنّ الدراسية! آن دانش‌آموزان تلاشگر هستند و آنان در کارهای درسی‌شان دارای پشتکارند!

٤) هذه الأعمال الصَّعبة الَّتِي قد واجهتها في الحياة صارت سبب تقدّمی! این کارهای مشکل که در زندگی با آنها مواجه شده‌ام سبب پیشرفت من گشته است!

٤٥) عَيْنُ الصَّحِيح:

١) فلنعتد على العقلاء حتّى ننتفع بعلمهم: ما باید فقط بر عاقلان اعتماد کنیم تا از علم آنان سود برده باشیم!

٢) لی زمیل مشتاق کثیراً لزيارة الحرمین الشّریفین: دوست من سخت مشتاق زیارت حرمین شریفین می‌باشد!

٣) من فَكَّر قبل أن يتكلّم ابتعد عن الخطأ: کسی که قبل از اینکه سخن بگوید، فکر کرده باشد از خطا دور شده است!

٤) على الوالدين أن لا يُحمِّلا أولادهما ما ليس لهما طاقةٌ به: والدین باید بر فرزندانشان چیزی را که طاقتش را ندارند تحمیل نکنند!





ما أَفْعَلَ

← چه (چقدر) است (بیان تعجب)

(٤٦) «ما أجمل أن ترى نهاية أحزانك الماضية لتبدأ حياة جديدة فرحة!»:

(هنر ٩٩)

- (١) چه زیباست که پایان غم‌های گذشته‌ات را ببینی تا زندگی جدید شادی را شروع کنی!
- (٢) چیزی زیباتر است که غم‌های گذشته‌ات را پایان دهد تا یک زندگی جدید را با شادی آغاز کنی!
- (٣) چه زیباست که ببینی اندوه‌های گذشته‌ات پایان یافته برای اینکه زندگی جدید شادی شروع شود!
- (٤) آنچه زیباتر است اینست که پایان ناراحتی‌های قبلی‌ات را ببینی برای اینکه زندگی جدیدی شادمانه شروع شود!



من + صفت (کلمه با معنی وصفی) + أن

.....

← است که

(هنر ٩٩)

(٤٧) «ليس من الضروري أن يكون لديك أصدقاء كثيرون لتصبح ذا شخصيّة معروفة عند الناس!»:

- (١) نیازی نیست که در کنار تو دوستان زیاد باشند برای اینکه آن‌ها دارای یک شخصیت شناخته شده نزد مردم باشند!
- (٢) نیازی به این نیست که دوستان تو فراوان باشند تا اینکه دارای شخصیت شناخته شده‌ای نزد مردم باشی!
- (٣) ضروری این نیست که دوستان زیاد باشند تا تو هم صاحب شخصیتی شهیر بین مردم شوی!
- (٤) ضروری نیست که دوستان بسیاری داشته باشی تا دارای شخصیت معروفی نزد مردم شوی!

رُبَّ / رُبَّمَا ← چه بسا، شاید

+ فعل مضارع ← مضارع التزامی

+ فعل ماضی ← ماضی التزامی



(٤٨) «لِلکتاب و قراءة الکُتب دورٌ مهمّ فى ازدياد المعرفة و قوّة الفهم، و رُبّما يُغَيِّرُ أُسلوبَ الحياة!»:

(١) کتاب و کتاب خواندن نقشی مهم در ازدیاد شناخت و قوّه درک دارد و باعث تغییرات در روش زندگی می‌شود!

(٢) برای کتاب و کتاب‌خوانی نقش مهمی است در زیادی معرفت و نیروی فهم و بسا که با آن روش زندگی تغییر کند!

(٣) برای کتاب و کتاب خواندن نقشی مهم در ازدیاد معرفت و قوّه درک است و چه بسا روشهای زندگی را تغییر دهد!

(٤) کتاب و کتاب‌خوانی نقش مهمی در زیاد شدن شناخت و نیروی فهم دارد، و چه بسا روش زندگی را تغییر دهد!

! آوردن حرف «پ» بعد از برخی فعل‌ها، معنای آن‌ها را تغییر می‌دهد؛ به مثال‌های مهم زیر توجه کنید:

قام: برخاست	قامَ بِ... به ... پرداخت، اقدام به ... کرد	قام التّلمیذُ بأداء واجباته ← دانش‌آموز به انجام تکالیفش پرداخت
جاء (أتى): آمد	جاءَ (أتى) بِ... ... آورد	جاءَ التّلمیذُ بالکتاب ← دانش‌آموز کتاب را آورد.
ذهب: رفت	ذهبَ بِ... ... بُرد	ذهبَ التّلمیذُ بالکتاب ← دانش‌آموز کتاب را بُرد.

! اگر فعل‌های «كَادَ - أَخَذَ - بَدَأَ» قبل از فعل مضارع بیایند:

«كَادَ»: (نزدیک بود / چیزی نمانده بود / داشت)

«أَخَذَ» و «بَدَأَ»: (شروع به ... کرد)

كَادَ الطّفلُ یغرقُ فأخذَ یبکی ← نزدیک بود کودک غرق شود، پس شروع به گریه کرد.

! ما مِن + اسم نکره ← هیچ نیست

« ٤٩ » ما من مريض يُصيب الإنسان إلّا و له علاجٌ و علاجُ أمراض القلوب هو قراءة القرآن الكريم و التدبّر في آياته!»:

١) هیچ بیماری ای نیست که انسان را دچار کند جز اینکه درمانی دارد و درمان بیماری های دل ها خواندن قرآن کریم و اندیشیدن در آیات آن است!

٢) برای هر یک از بیماری هایی که انسان را مبتلا کرده، درمانی وجود دارد و خواندن قرآن و اندیشیدن در آیات آن درمان بیماری های قلبی است!

٣) هیچ مرضی وجود ندارد که انسان بدان دچار شود و درمانی نداشته باشد و درمان امراض دل ها همان خواندن قرآن کریم و تأمل در آیاتش است!

٤) هر بیماری ای که انسان را مبتلا می کند، جز این نیست که درمانی دارد و درمان بیماری های قلب ها قرائت آیات قرآن کریم و تدبّر در آن هاست!

فعل + اسم مرفوع (۳ِ اِنْ ، وَنَ) ← ترجمه به شکل فاعل

فعل + اسم منصوب (۲ِ يَنْ) ← ترجمه به شکل مفعول



« ٥٠ » **عندما فَتَحَ التَّمْسَاخُ فَمَهُ دَخَلَ فِيهِ طَائِرٌ كَانَ قُرْبَهُ، وَ بَدَأَ يَأْكُلُ بَقَايَا الطَّعَامِ مِنْ خِلَالِ أَسْنَانِهِ!** : (کنکور خارج از کشور انسانی ۱۴۰۱)

١) وقتی که دهان تمساح باز شد، پرنده نزدیک او وارد آن گشت، و به خوردن بقایای غذا از لابه لای دندان هایش پرداخت!

٢) آن زمان که تمساح دهان خود را باز کرد، پرنده نزدیک او وارد دهانش شد، و به خوردن غذای باقی مانده در بین دندان های او، پرداخت!

٣) هنگامی که تمساح دهانش را باز کرد، پرنده ای که نزدیک او بود، وارد آن شد و شروع به خوردن باقی مانده غذا از لابه لای دندان های او کرد!

٤) آن زمان که تمساح دهانش باز شد، پرنده ای که نزدیک او بود به دهانش وارد شد، و شروع کرد به خوردن باقی مانده غذا از میان دندان هایش!

فعل امر / نهی فعل مضارع مجزوم ← تا + مضارع التزامی



۲ نکته در مورد ترجمه «إِنَّمَا»

(۱) «إِنَّمَا» = فقط

(۲) کلمه «فقط» روی قسمت دوم جمله ترجمه می‌شود.

(۵۱) «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَرَوْهٌ لَا يَسْتطِيعُ الظَّالِمُونَ أَنْ يَنْهَبُوهَا، وَ لَا حَاجَةً لَهُ إِلَى حَارِسٍ يَحْرُسُهُ!»:

(۱) تنها علم ثروت است، ستمکاران نمی‌توانند غارتش کنند، و هیچ نیازی نیست که نگهبانی از آن حراست کند!

(۲) ثروت واقعی علم است، ظالمان نمی‌توانند علم را غارت کنند، و نیازی ندارد که نگهبانی از آن نگهبانی کند!

(۳) علم فقط ثروتی است که ظالمان توانایی ندارند غارتش کنند، و نیازی به نگهبانی که از آن نگهداری کند وجود ندارد!

(۴) علم تنها ثروتی است که ستمکاران نمی‌توانند آن را به یغما برند، و هیچ نیازی به نگهبانی که از آن محافظت کند ندارد!

علی + اسم (ابتدای جمله) ← بر واجب است، باید

← برحذر باش از

إِيَّاكَ / إِيَّاكُمْ و (ابتدای جمله)

تو را از هشدار می‌دهم (برحذر می‌دارم)